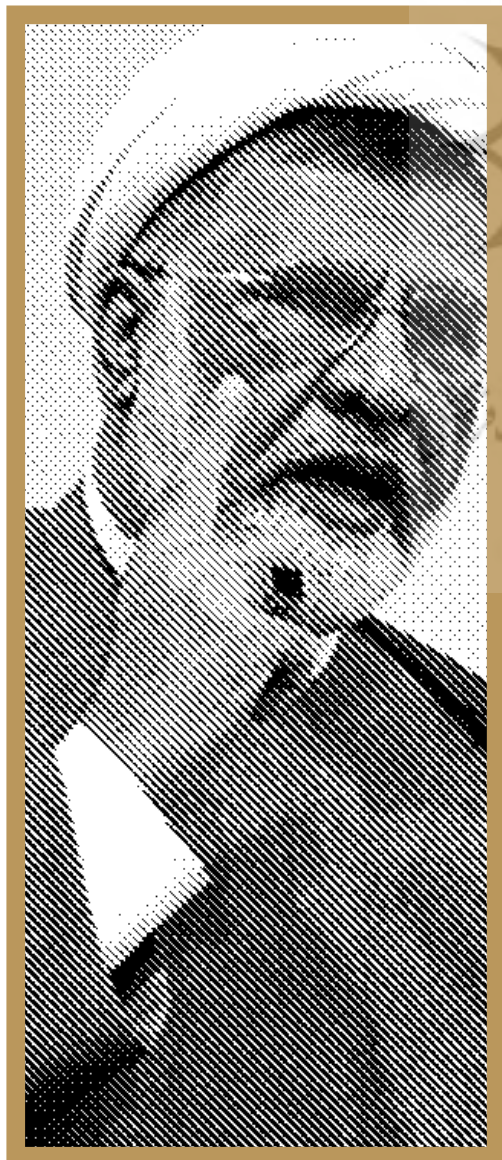


# دین؛ پشتوانه اخلاق

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام فاضل میبیدی عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم

از دیرباز تاکنون یکی از مهم‌ترین منابع اخلاق و توسعه‌دهنده آن در جامعه، دین بوده است. گفتمان‌های دینی، عمدتاً گفتمان‌های اخلاق‌محوری هستند که مردم را بر اساس شیوه‌های گوناگونی به خودآگاهی اخلاقی دعوت می‌کنند. اما برخی رویکردهای متفاوت و تفاسیر متعصبانه از دین در طول تاریخ سبب شده است آن را در جامعه تبدیل به امری ایدئولوژیک کنند که تحمل پذیرش ایدئولوژی‌های دیگر و آزادی آرا و اندیشه‌های دیگر را ندارد. در این گفت‌وگو که با حجت‌الاسلام فاضل میبیدی صورت گرفته، بررسی گفتمان دینی بر اساس شرایط جوامع امروزی در رابطه با اخلاق را می‌خوانید.



است به آن معنا ایدئولوژیک نیست. بنابراین جامعه ایدئولوژیک به آن معنایی که گفتند، امر مطلوبی نیست و هیچ‌گاه دین چنین دعوتی نمی‌کند و نمی‌گوید جامعه‌ای مطلوب من است که اندیشه طبقه حاکم بر آن حکومت کند. دین غالباً مقوله‌ای ارزشی است؛ البته جنبه و روش هم دارد. دین آمده است تا انسان را به یک جامعه سعادت‌مند و نجات‌یافته برساند. اگر بخواهیم دین را بر اساس بینش قرآنی معنا کنیم، این مفهوم در سه مقوله قرار می‌گیرد: ایمان، انفاق و ارتباط با مردم و عبادات. یک: «یؤمنون بالغیب» یعنی به جهان غیب ایمان داشته باشید و این یکی از ارکان دین است. دو: «و یقیمون الصلاه» که به معنای عبادت و ارتباط با خداوند است. سه: «و مما رزقناهم ینفقون» و چیزی را که به این جامعه دادیم انفاق کنند. این به معنای ارتباط با مردم است. آیات مشابه این آیه در قرآن فراوان است که دین به معنای ایمان به غیب، ارتباط با خداوند از راه عبادت و ارتباط با مردم از راه انفاق، صدقات و زکات است. این مباحث با ایدئولوژی مرتبط نیست؛ مگر اینکه بخواهیم به نام دین، اندیشه طبقه خاصی را بر جامعه حاکم کنیم. در این

رابطه بین دین و ایدئولوژی به چه صورت است؟ و اینکه آیا شما می‌پذیرید که جامعه دینی همان جامعه ایدئولوژیک است یا خیر؟

من نمی‌دانم منظور کسانی که این واژه را وضع کرده‌اند یا آن را در اصطلاح فلسفه و سیاست اخلاق به کار برده‌اند، دقیقاً چیست؟ ایدئولوژی اندیشه‌ای است که بیشتر در ادبیات مارکس و مارکسیست‌ها استفاده می‌شد. در مکتب و ادبیات مارکس، ایدئولوژی محکوم است. ایدئولوژی ناظر بر اعمال اندیشه طبقه حاکم بر جامعه است. می‌توان گفت ایدئولوژی تقریباً به همین معناست. اینکه ما هر نوع دین‌گرایی در جامعه را ایدئولوژی معنا کنیم برای من چندان روشن نیست. به نظر من مفهوم جامعه ایدئولوژیک به معنایی که در ادبیات مارکس آمده است، جامعه مطلوب و مقبولی نیست؛ یعنی جامعه‌ای که فقط اندیشه طبقه حاکم بر آن حکومت کند. در چنین جامعه‌ای اندیشه‌ها آزاد نیست، نقد و انتقاد آزاد نیست. نسخه‌ای که برای اداره آن جامعه پیچیده می‌شود همان نسخه‌ای است که طبقه حاکم می‌پیچد و باید هر چه به صلاح اوست در جامعه به اجرا درآید؛ اما جامعه‌ای که تمام متفکران آن برایش نسخه می‌پیچند، صحبت می‌کنند و اندیشه‌ها آزاد

صورت چنین جامعه‌ای ایدئولوژیک است؛ اما جامعه دینی نیست.

در جامعه ایدئولوژیک طبقه هیئت حاکمه به‌عنوان طبقه رسمی جامعه شناخته می‌شود. این طبقه در زمان‌های قدیم شامل ارتشیان، روحانیان، سیاسی‌ها و حاکمان بود؛ اما امروزه در کشورهای استبدادی طبقه رسمی جامعه همان طبقه‌ای است که حکومت می‌کند و دیگر طبقات جامعه، رسمی نیستند. اگر بگوییم جامعه دینی یعنی جامعه‌ای که یک طبقه رسمی مثل طبقه روحانیان بر آن حکومت کند، در واقع آن جامعه ایدئولوژیک است و در نگاه ما جامعه دینی نیست. روحانیان به‌عنوان کسانی که کارشناس دین هستند برای جامعه ضرورت دارند؛ مانند طبقه پزشکان، طبقه مهندسان و هر رشته‌ای در جامعه که برای خودش کارشناسی دارد و مردم به آن مراجعه می‌کنند. روحانیت هم از تاریخچه‌ای برخوردار است که وجودش به‌عنوان کارشناس ضرورت دارد. وقتی بگوییم علاوه بر اینکه وجود روحانیت ضرورت دارد یک طبقه رسمی حاکم بر جامعه هم هست، این جامعه دیگر جامعه مقبولی نیست، دیگر جامعه‌ای دینی نیست، بلکه ایدئولوژیک است. وقتی روحانیت طبقه رسمی شود می‌گوید هرچه من گفتم و برای خود خط قرمز دارد، چنانکه انتقاد هم نمی‌شود کرد؛ مانند جامعه‌ای که اربابان کلیسا در قرون وسطا برای مردم پدید آوردند.

آیا شما می‌فرمایید دین به غیر از آن سه حوزه، جایگاهی برای دخالت و نفوذ در جهت مدیریت جامعه ندارد؟

دین هم جنبه‌های ارزشی دارد و هم جنبه‌های روشی، روشی یعنی چه؟ دین می‌خواهد مردم جامعه در رفاه باشند، به محیط‌زیست توجه شود، مردم از بهداشت برخوردار باشند، مردم گرسنه نباشند، بی‌عفتی نباشد و...؛ اما با چه روشی باید پیش رفت و جامعه را ساخت تا این معضلاتی که مخل آسایش و کرامت بشر است، وجود نداشته باشد.

دین روشش را به عقل واگذار می‌کند. در دنیای بشریت، انسان در حفظ محیط‌زیست، حفظ توسعه انسانی و بهداشت، یا در دوره کنونی درباره مسئله واکسیناسیون یا تاکا به عقل و تجربه عمل می‌کند. بر این اساس، دین قائل به مرز دینی و جغرافیایی نیست. دین به شما اجازه می‌دهد حتی به چین و آمریکا بروید و می‌گوید هر کشوری که توانسته است از طریق عقل و تجربه یکی از مشکلات بشر را حل کند شما هم از آن کشور الگو بگیرید، همان راه بروید و مشکل را حل کنید. دین هیچ‌گاه نگفته حل تمام مشکلات بشر به عهده من است و چنین ادعایی ندارد. وقتی قرآن می‌گوید «لا رطب ولا یابس الی فی کتاب مبین»: هر تر و خشکی در کتاب است یعنی آن تر و خشکی

که مربوط به هدایت بشر است؛ یقیمون بالغیب، یقیمون بالصلاه و مما رزقناهم ینفقون. هیچ مفسری نگفته که دین شامل همه نیازهای بشر است و خود دین هم چنین ادعایی ندارد. اگر بشری بخواهد همه مشکلاتش را از طریق دین حل کند آن جامعه هیچ‌گاه به سعادت نمی‌رسد. خداوند دو پدیده در عالم آفریده که بسیار مهم است: پدیده وحی و پدیده عقل. این دو پدیده قابل تطبیق نیستند؛ اما در کنار هم معنا می‌دهند. اگر جامعه‌ای فقط وحیانی شد و عقل برچیده شد آن جامعه به جایی نمی‌رسد. همچنین اگر یک جامعه فقط عقلانی شد و پدیده وحی را کنار گذاشت کامیاب نمی‌شود. بنابراین خداوند می‌گوید همان‌طور که برای شما وحی فرستادم که پیامبران با شما حرف بزنند: «بیکمهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه»، همان‌طور هم من در درون شما پیامبردیگری به نام پیامبر باطن قرار دادم که آن پیامبر باطن هم مشکلات شما را حل می‌کند، یعنی آن پیامبر باطن هم کار پیغمبری می‌کند. اگر شما با پیامبر باطن یعنی عقل، مسئله بهداشت بشر، محیط‌زیست و اقتصاد را حل کردید، عملی پیامبرانه انجام داده‌اید. عقل هم مخلوق خداوند است. عقلی که با انسان سخن می‌گوید نوعی پیامبر از طرف خداوند است. چنین جامعه‌ای بر اساس معنایی که گفتیم، جامعه ایدئولوژیک نیست، بلکه جامعه‌ای وحیانی و عقلانی است.

متناسب با آنچه شما می‌فرمایید بحث حق ناقص بودن مطرح می‌شود. اگر از منظر دینی و ارزش‌های دینی مواردی به عنوان اهداف و چهارچوب تعیین شود که جامعه باید به آن‌ها برسد، ممکن است از منظر برخی، این موارد، ارزش و هدف قلمداد نشود یا بعضی از اهداف در تناقض با چهارچوب‌هایی باشد که دین بیان می‌کند یا حتی ممکن است از لحاظ عقل عرفی جامعه مورد پذیرش نباشد.

حدود اهداف و ارزش‌هایی که دین بیان می‌کند در چه مبنایی است و در کجاها باید باشد؟ برخی از این اهدافی که شما برشمردید ممکن است در برهه‌هایی و با گذشت زمان با عقل جامعه در تناقض قرار گیرد. این چهارچوب‌های کلی که در گذشت زمان و در تحولات اجتماعی تفاوت‌هایی پیدا می‌کند به چه صورت است؟ زیرا راجع به همان کلیاتی که شما می‌فرمایید هم جامعه دچار اختلاف می‌شود.

من بر این باورم که اگر انسان به آن اهداف دین دقت کند، هیچ‌گاه بشر با روحیه متناقض به آن نگاه نمی‌کند. مثلاً در آیه‌ای از قرآن آمده است که دست دزد را قطع کنید یا اگر فردی مرتکب کاری خلاف عفت عمومی شد به او تازیانه بزنید. این‌ها روش‌هایی هستند که قرآن می‌خواهد

از طریق آن‌ها به جامعه مطلوب برسد. در هر جامعه‌ای حفظ مال مردم واجب است و دزدی و تجاوز به عفت عمومی اعمال نامطلوبی هستند. روزگاری اگر کسی مرتکب جرمی می‌شده است از طریق او را تأدیب و تعزیر می‌کردند یا حدی روش‌های بهتری دارم که در جامعه شما دزدی یا تجاوز به عفت عمومی اتفاق نیفتد. این چه اشکالی دارد؟ بنده می‌گویم آن دسته از روش‌هایی که مربوط به زمانی بوده است که امروزه معنا نمی‌دهد، کنار می‌گذارم و روش‌های علمی‌تر و تجربی‌تر را به کار می‌گیرم تا به آن اهداف برسیم؛ همان اهداف عالی بشر که اهداف قرآن هم هست. اشتباه ما این است که احکام دین را با اهداف دین ممزوج می‌کنیم. احکام دینی ممکن است در هر زمان متغیر باشد، مثلاً در زمانی عمل مطلوب این بوده است که دختران را در ۹ سالگی شوهر دهند یا اگر کسی ۴ زن را به همسری می‌گرفت نامطلوب نبود. امروزه اگر شما دختری را زیر سن قانونی به ازدواج درآورید مورد مذمت قرار می‌گیرید. یا اگر مردی چهار زن داشته باشد و طلاق حق مرد باشد هیچ دادگاهی قبول نمی‌کند، چرا؟ زیرا عرف زمان این روش‌ها را متحول کرده است. بنابراین ما باید احکام دین را از اهداف دین جدا کنیم. هیچ‌گاه دین نمی‌گوید آنگاه که گفتم دختر باید در ۹ سالگی ازدواج کند شامل همه زمان‌ها و همه مکان‌هاست یا اگر طلاق به دست مرد باشد برای همه زمان‌ها و همه مکان‌هاست. ممکن است این کار در روزگاری یا برهه‌ای از تاریخ مطلوب بوده و کسی هم اعتراض نمی‌کرده است. مثلاً پیامبر خدا با عایشه ازدواج کرد، چند همسر داشت و کسی هم به او اعتراض نمی‌کرد. با همه اعتراض‌هایی که به پیامبر می‌شد هیچ‌گاه کسی نمی‌گفت چرا پیغمبر خدا با دختر ۹ ساله ازدواج کرد یا چرا ۱۰ همسر دارد. هیچ‌کس او را مورد مذمت قرار نمی‌داد؛ زیرا در عرف آن جامعه چنین کاری مرسوم بود. من بر این باورم که اگر پیغمبر در جامعه امروز ما بود چنین کاری نمی‌کرد؛ زیرا در عرف جامعه محکوم و مذموم است. معروف یعنی آنچه عرف جامعه آن را بپسندد منکر آن است که عرف جامعه آن را نپسندد. بنابراین اینکه شما می‌گویید ممکن است ما امروزه با مسائلی روبه‌رو شویم که با دین در تعارض باشد بنده می‌گویم فکر نمی‌کنم مسائل امروز ما با اهداف دین در تعارض باشد؛ اما ممکن است با احکام دین در تعارض باشد. لذا احکام دین قابل تأویل است و ما هیچ‌گاه ملزم نیستیم همیشه به آن روش‌های مجازاتی که قرآن گفته است، عمل کنیم. امروز شما نمی‌توانید کسی را که مرتکب زنا می‌محضنه شده است، سنگسار کنید؛ زیرا عرف شما را مذمت می‌کند و دنیا این را نمی‌پسندد. عرف امروز آن روش‌های تعزیری

در جامعه ایدئولوژیک طبقه هیئت حاکمه به عنوان طبقه رسمی جامعه شناخته می‌شود

شروط چهارچوب مطالعات فقهی

و تأدیبی را که در گذشته رایج بود، نمی‌پسندد. بنابراین اخلاق ما می‌توانیم این احکام را کنار بگذاریم تا اهداف دین لطمه‌ای نبیند.

**آیا شما فکری کنید بین آنچه فلاسفه، اندیشمندان و متکلمین به عنوان اخلاق در زمان فعلی مدنظر قرار می‌دهند و آنچه اهداف دینی مطرح می‌کند، تفاوت‌هایی وجود دارد؟**

نسبت دین و اخلاق، عموم و خصوص من وجه است. ممکن است در برخی حدود با هم یکسان باشند یا نباشند؛ زیرا مسئله اخلاق در عرف هر جامعه‌ای وجود دارد، چه پیامبری باشد و چه نباشد. هیچ‌گاه اخلاق لزوماً یک پدیده وحیانی نیست. در هر جامعه‌ای زشتی و زیبایی وجود دارد، باید و نباید و حسن و قبح وجود دارد. غالب حسن و قبح‌های عقلی، فطری و عرفی است. ممکن است پیامبری در آن جامعه وجود داشته باشد یا نباشد. اینکه قرآن می‌گوید «و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث»: طیبات شما را گوارا بدارند یا خبائث را بر شما حرام کنند، یعنی خبائث یا طیبیاتی که در آن جامعه وجود دارد (که یا عقلی است یا عرفی یا فطری) اگر پیامبر در همان راستا حرکت می‌کند و می‌خواهد خبائث را از میان بردارد و طیبیات را به جای آن بگذارد؛ بنابراین دین یک مقوله کاملاً وحیانی و عیبی است؛ ولی اخلاق کاملاً وحیانی و عیبی نیست. ممکن است در جامعه‌ای دین و پیامبر وجود نداشته باشد؛ اما اخلاق وجود داشته باشد. امروزه قوانینی وجود دارد که بشر با استفاده از آن خود را کنترل می‌کند تا جلوی تجاوز به حقوق مردم، بی‌حرمتی‌ها و بسیاری از اعمالی که جامعه را مختل می‌کند، بگیرد. لزوماً این چنین نیست که هر کجا دین هست اخلاق هم هست و هر کجا دین نیست اخلاق هم نیست. عموماً ادیان مکمل و پشتوانه اخلاق هستند. ممکن است در جامعه‌ای اخلاقاً زنا یا ربا حرام باشد و دین بگوید من هم با شما همراهی می‌کنم و من هم می‌گویم زنا و ربا حرام است. من شخصاً نمی‌پذیرم که بگویم هرچه دینی است اخلاقی است یا هر چه اخلاقی است لزوماً دینی است. ممکن است در جامعه‌ای پاره‌ای از مقولات هم دینی باشد هم اخلاقی. مثلاً قرآن می‌گوید سرت نکند، مال مردم را نخورید یا «لا تأکلوا باموالکم بینکم بالباطل» هم یک دستور دینی است هم یک دستور اخلاقی. در قرآن آمده است «و بزّ بالوالدین»: به والدینتان احسان و نیکی کنید. نیکی به پدر و مادر هم یک مقوله اخلاقی است و هم دعوتی دینی است. پاره‌ای از سخنان پیامبران که به بشر فرمودند، اخلاقی است.

یک وقت دین می‌گوید «أعبد الله»: خدا را بپرستید. عبادت خداوند اخلاقی نیست یا اینکه می‌گوید ایمان به غیب داشته باشید این هم اخلاقی نیست، بلکه پیامی وحیانی است. یک

وقت دین می‌گوید به پدر و مادران نیکی کنید، خون کسی را به ناحق نریزید، به مال مردم تجاوز نکنید؛ این‌ها پیام‌هایی اخلاقی است که در قرآن آمده و انبیا هم گفته‌اند.

**وقتی در جامعه‌ای میان اخلاق عقلانی و اخلاق دینی، تناقض یا نزاعی پیش آید، راه حل چیست؟**

مانند وقتی که عقل عموم مردم آن جامعه مبحثی را اخلاقی می‌داند که به نوعی در نزاع با نظر دینی است، در این صورت کدام ارجحیت دارد؟ اگر فرضاً بگوییم قرآن گفته است که طلاق به دست مرد باشد، این دستور اخلاقی نیست بلکه روشی برای حل مشکل خانواده در عرف آن زمان بوده است. در عرف این زمان چنین روشی جاری نیست و دادگاه مداخله می‌کند، سؤال می‌کند، تحقیق می‌کند تا حق زن پایمال نشود.

**برخی آنچه را که دین در آن مقولاتی مثل حوزه اخلاق فردی یا عمومی گفته است، نسبی تلقی می‌کنند، یعنی این امر می‌تواند در قالب برخی از شرایط تطابق داشته باشد یا در شرایط دیگری به ضد خودش تبدیل شود. به چنین مواردی چگونه می‌شود پاسخ داد؟**

نمی‌توان فرض کرد که دین و اخلاق در تمام موارد و در همه جوامع هم‌پای هم حرکت می‌کنند. ما درباره جامعه‌ای صحبت می‌کنیم که دینی و مذهبی است. فرضاً جامعه ایران که اسلام را پذیرفته است، اگر در این جامعه پاره‌ای از احکامی که در قرآن آمده است با پاره‌ای از احکام اخلاقی که از جای دیگر می‌آید در تعارض باشد، جامعه دینی ما مفروضات خود را بر مفروضات تازه حاکم می‌کند و این یک واقعیت است. ولی ممکن است بر اثر مرور زمان مسائل دگرگون شود. مثلاً در بخشی از لوایح شش‌گانه شاه در سال ۴۱ یا ۴۲ گفته شد: «زنان پای صندوق‌های رأی بیایند و رأی بدهند و زن حق دارد کاندیدا شود». تمام علمای اسلام مخالفت کردند که حضور زن پای صندوق‌های رأی خلاف ضرورت اسلام است. مرحوم امام خمینی و بسیاری از مراجع دیگر در قم مخالفت کردند و نامه نوشتند که این خلاف ضرورت مذهب و دین است؛ اما بر اثر مرور زمان، انقلاب که شد یا حتی قبل از آن گفتند که نخیر، زن‌ها هم پای صندوق‌های رأی بیایند. بعد از انقلاب گفتند که زن‌ها هم موظف‌اند پای صندوق‌های رأی بیایند. یعنی اخلاقاً لازم شد که زن‌ها در رأی‌گیری شرکت کنند و خودشان هم برای مجلس کاندیدا شوند. حتی من معتقد هستم که کاندیدا شدن زنان برای ریاست جمهوری و رهبری هم اشکالی ندارد؛ زیرا در جنسیت تفاوتی وجود ندارد. این‌ها مواردی است که در اثر مرور زمان با جامعه سازگار

می‌شود و عرف هم آن را قبول می‌کند. ولی اگر ما بگوییم اینکه احکام جدیدی با جامعه سازگار شود خلاف ضروریات دین و خلاف نفس قرآن کریم است، از نظر من باب ورود به بحث دیگری است و پاره‌ای از علما گفته‌اند که اگر تناقض و تعارضی بین نفس (نفس یعنی آیه قرآن) و عقل واقع شد باید نفس را تأویل کرد. در آیات غیر عملی قرآن هم این کار را کرده‌اند مثل این آیه از سوره صفات که خداوند می‌فرماید «فاتبعه شهاب ثاقب»: شهاب سنگ‌هایی که شب‌ها در آسمان منفجر و موجب رعد و برق می‌شود، تیری است که ما می‌فرستیم تا شیاطینی که می‌خواهند در آسمان‌ها استراق سمع کنند با این تیرها از بین بروند. مفسران امروز، دیگر این مباحث را قبول نمی‌کنند و می‌گویند تیر خداوند برای رمی شیاطین یعنی چه؟ این مفسران چنین آیتی را تأویل می‌کنند. به قول آقای طباطبایی، این مسائل با علم امروز صد در صد مخالف است و امروزه دلیل رعد و برق و انفجار شهاب‌سنگ در آسمان روشن شده است. حال همان‌طور که راه تأویل در پاره‌ای از اعتقادات ما باز است، ممکن است در پاره‌ای از این احکام هم راه تأویل باز باشد. قرآن هم به تأویل دعوت کرده است و باید پاره‌ای از آیات را تأویل کرد. ما اگر خواسته باشیم بر ظاهر آیات قرآن جمود کنیم و تعصب بورزیم همانند آنچه ظاهرین گفته‌اند، در این صورت دین به درد هر زمانی نمی‌خورد. اگر خواسته باشیم پیام دین را جاودانه کنیم که به درد همه بشریت بخورد باید احکام را از اهداف جدا کنیم. به نظر من اهداف دین همیشه ثابت است، ذات بشریت ثابت است؛ اما ممکن است احکام دین متغیر باشد و فرق کند.

**اگر قرار باشد ما به زحمت بیفتیم تا مسیر درست را تشخیص**

**دهیم برای آن چهارچوب اخلاقی‌ای که جامعه پیدا می‌کند که هم هدف دین است، هم هدف عقل و هم هدف همه خیرخواهان، در این صورت دین چه کمک متمایزی در زمان کنونی می‌کند؟ در زمان‌های گذشته شاید بشر حالت عقلانی ابتدایی داشت و نیازمند کمک‌هایی بود که بحث وحی و ارسال کمک از جانب پروردگار برای بشر مطرح می‌شد. امروز که بشر از لحاظ عقلانی به بلوغ رسیده است دین چه کمک متمایز و متفاوتی به عقل دارد؟**

انسانی که کار اخلاقی انجام می‌دهد اگر بر این باور باشد که دین هم کار او را تأیید می‌کند، انگیزه بیشتری دارد. اما اگر بگوید این کار اخلاقی من پشتوانه خدایی ندارد، ممکن است با انگیزه کمتری انجام شود. من نمی‌دانم که احکام اخلاقی در جوامع دینی موفق‌تر بوده است یا در جوامع لائیک. این موضوعی است که باید

**نمی‌توان فرض کرد که دین و اخلاق در تمام موارد و در همه جوامع هم‌پای هم حرکت می‌کنند**

**عقالات فقهی**

**عقالات فقهی**

**عقالات فقهی**



بر اساس آمارها درباره آن بحث کرد. من دین را به عنوان مکمل و پشتوانه اخلاق بسیار سودمند می‌دانم؛ اما این را نمی‌پذیرم که بگوییم تمام پیام‌های اخلاقی را باید صد در صد از دین استخراج کرد.

بنابراین دین، شوق و انگیزه را بیشتر می‌کند؟

بله، انگیزه را قوی‌تر می‌کند و پشتوانه قوی‌تری خواهد بود؛ به خصوص که در جامعه، بیشتر مردم به آن معنا عقلانی نیستند. مثلاً بگوییم در جامعه ایران دزدی نمی‌کنند. یا چرا می‌گوییم که ۹۰ درصد مردم ایران دستشان به سرقت آلوده نیست؟ یک وقت مردم می‌گویند که چون حکمی اخلاقی است این کار را انجام نمی‌دهند؛ اما اگر بگوییم که بهشت و جهنمی هم در کار است، ممکن است شما را مجازات کنند و روز قیامت بتوان عملتان را پس بدهید، در این صورت انگیزه انسان برای عدم ارتکاب عمل غیر اخلاقی قوی‌تر است. من بر این باورم که امروزه در جوامع دینی مثل کشورهای منطقه و ایران، بیشتر مردم که مرتکب کار زشت نمی‌شوند به این خاطر است که می‌گویند خداوند در قرآن و حدیث حرام کرده و برای من وعده عذاب داده است.

اگر عذاب‌های خداوند و آیات قرآن را برداریم و بگوییم دیگر نه قیامت هست، نه خدایی و نه آیه قرآنی هست، من نمی‌دانم این جامعه اخلاقی‌تر می‌شود یا بی‌اخلاقی‌تر. این مسئله برای من روشن نیست.

در نمونه جوامع غربی چطور؟

آن بحث دیگری است. من گفتم که درباره جوامع دینی بحث می‌کنم. ممکن است کشورهای دیگر مثل جوامع اسکانندیناوی که لائیک هستند اخلاقی‌تر از ما زندگی کنند. من نمی‌دانم. آیا در جوامع دینی ممکن است اگر اخلاق را غیردینی کنیم مثل آن جوامع شوند؟ من نمی‌دانم. این پرسشی است که پاسخ آن سخت است. بگوییم که ایها الناس اخلاق به قول کانت ذاتا کار خوبی است و من برای اینکه دزدی ذاتا کار بدی است انجام نمی‌دهم و کمک به دیگری را برای اینکه ذاتا کار خوبی است، انجام می‌دهم. اما در جامعه‌ای که مردم از این رو کار خوب می‌کنند که چون قرآن گفته است خداوند روز قیامت شما را به بهشت می‌برد و اگر کار زشت انجام دهید خداوند در آخرت هم شما را مجازات می‌کند، کدام جامعه موفق‌تر است؟ من فکر می‌کنم که امروزه در جوامع دینی و جامعه ما اگر احکام دینی را پشتوانه احکام اخلاقی کنیم، آن اخلاق بیشتر نهادینه می‌شود و اگر پشتوانه دینی را از آن بگیریم آن اخلاق کم‌رنگ‌تر می‌شود.

بعضی از اساتید حوزه اخلاق و حوزه مسائل اجتماعی بحثی را مطرح می‌کنند و می‌گویند که در برخی زمینه‌ها باید اولویت بندی صورت گیرد؛ زیرا به نظر آن‌ها اخلاقیون کلیاتی را می‌گویند و برای این که شرایط برای یک انسان در ذات خودش با توجه به ویژگی‌های انسانی که دارد، متفاوت است و در موقعیت‌های متفاوت قرار می‌گیرد. در اصول کلی گفته شده است که مثلاً ریاکاری نداشته باشیم، نفاق نداشته باشیم، دروغ نگوییم، تهمت نزنیم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

و...؛ در صورتی که برای یک انسان در برهه‌ها و زمینه‌های مختلف شرایطی ایجاد می‌شود که برای حفظ اصول اخلاقی دیگر مثل عزت نفس، میل به تکامل، حفظ کيان خانواده و موارد دیگر مجبور می‌شود که برخی از دیگر اصول را زیر پا بگذارد. در اولویت بندی اخلاقیات در شرایطی که انسان با آن مواجه می‌شود و نمی‌توان احکام ثابتی صادر کرد، دین چه نظری دارد؟ بشردر طول زندگی به وفور به این مسائل برمی‌خورد که در واقع ممکن است در برخی از وضعیت‌ها مجبور شود برای حفظ برخی از اخلاقیات، اخلاقیات دیگری را زیر پا بگذارد. اینجا چه کاری باید انجام داد؟

اگر فرد بگوید من تشخیص دادم که اگر امروز پدر و مادرم را طرد کنم، زندگی‌ام کامیاب‌تر خواهد بود و اخلاقی‌تر زندگی می‌کنم. یا اگر فرد بگوید اگر من سعی کنم به هیچ‌کس کمک نکنم تا مردم خودشان به دنبال معیشت و نان بروند، این جامعه اخلاقی‌تر می‌شود. اگر این تشخیص را به عهده فرد بگذارید یک مقوله دیگر می‌شود؛ اما احکام اخلاقی جامعه همان روش عقلایی جامعه است که معین می‌کنند چه چیز اخلاقی است. اخلاقیات اجتماعی را نمی‌توان بر عهده فرد گذاشت. مثلاً شخصی، صبح به خیابان می‌آید و می‌گوید تشخیص من این است که اگر این خیابان را از این طرف بروم، بهتر است در حالی که



پلیس آن خیابان را یک طرفه کرده است. به نظر من اگر تشخیص چنین مسائلی را به عهده فرد بگذارید، جامعه مختل و از مدار اخلاق خود خارج می‌شود. به همین دلیل بسیاری از احکام اخلاقی را نمی‌توان به عهده فرد گذاشت؛ بلکه باید به عهده کارشناسان و عقلای جامعه گذاشت. امروزه کار فیلسوفان حقوق و اخلاق همین است. ممکن است مردم اخلاقی بودن یا نبودن بسیاری از امور را تشخیص ندهند.

اگر تشخیص همه امور به عهده مردم باشد، ممکن است متلاکسی بگوید اگر من چهار زن به همسری بگیرم، می‌توانم به همه آن‌ها رسیدگی کنم، لذت خود را هم می‌برم و این کار اخلاقی هم است یا کسی بگوید من تشخیص می‌دهم دخترم را در ده سالگی عروس کنم و این، هم به صلاح او و هم به صلاح من و کل خانواده است. اگر هر کس بخواهد این گونه فکر کند و خواسته‌های فرد تبدیل به یک حکم کلی اجتماعی شود آن وقت چه می‌شود؟ یعنی هر کس در جامعه بگوید من هم می‌خواهم دخترم را در ۹ سالگی عروس کنم. این‌ها به عهده عقلا، کارشناسان و فیلسوفان جامعه است. این‌ها به هیچ عنوان جنبه فردی ندارد.

ممکن است شما بگویید که این عقلای جامعه شاید روشی را وضع کنند که بر خلاف نفس قرآن باشد. آن وقت من هم می‌گویم بله، احتمال چنین عملی هست و در این مسائل اگر سیره عقلا برخلاف نفس وحی نباشد، ما باید سیره عقلا را هم مقدم بدانیم. سیره عقلا گفته است که هیچ‌گاه طلاق به دست مرد نیست و باید دادگاه تشخیص بدهد. سیره عقلا گفته است که ما باید سن ازدواج را تعیین کنیم، نه هرکس در خانه خودش و نه شرع. اگر شرع هم درباره ازدواج در ۹ سالگی چنین گفته برای روزگار خودش بوده است. پیروی کردن از این مورد، درست نیست. ما باید بر اساس عرف این زمان تعیین کنیم. این است که امروزه بسیاری از احکام اجتماعی را کارشناسان و سیره عقلا معین می‌کنند.

**عقلا باید دینی باشند یا غیردینی هم می‌توانند باشند؟**

فرقی نمی‌کند که عقلای جامعه دینی باشند یا دینی نباشند. کسانی که در جامعه کارشناس هستند، می‌گویند مثلاً به نظر ما اگر شما بخواهید اقتصاد جامعه‌تان بهتر باشد باید این روش را دنبال کنید.

**آنچه شما از دین ترسیم کردید همان سکولاریسم است؟**

امروزه بسیاری می‌گویند که سکولاریسم یعنی بی‌دینی. نه، این طور نیست. سکولاریسم یعنی این که مادر جامعه جایگاهی برای عقل باز کنیم، جایگاهی برای عقل تعریف کنیم، عقل را برای

حل مشکلات جامعه دعوت کنیم و جاهایی که خوراک عقل هست، آن را تهیه کنیم. حال ممکن است شما نام آن را عرف‌گرایی، سکولاریسم یا عقل‌گرایی بگذارید.

امروز ما می‌گوییم نهاد سیاسی در جامعه یک نهاد شرعی و دینی نیست؛ بلکه نهادی عرفی و عقلایی است؛ یعنی شما به چه روشی حکومت کنید؟ می‌گویید ما انتخابات می‌گذاریم، تفکیک قوا داریم، مجلس پارلمان درست می‌کنیم و آن چیزهایی که در دنیا معمول است و در قانون اساسی ما هم آمده است. این‌ها شرعی نیست، بلکه تماشش عقلایی، عرفی، عقلی، تجربی و بشری است. حال شما نام آن را هرچه می‌خواهید، بگذارید، می‌خواهید بگذارید سکولاریسم... بله، این سکولاریسم است؛ زیرا ما روش حکومت‌داری را عرفی و عقلی کردیم و گفتیم از متن کتاب و حدیث روش حکومت‌داری استخراج نمی‌شود.

در زمان پیامبر (ص) و امام علی (ع) روش‌هایی وجود داشته است که با آن خلافت کردند. آیا بنده هم آن روش‌ها را ادامه بدهم؟ حضرت علی (ع) با شلاق به بازار می‌رفت و اگر کسی گران‌فروشی می‌کرد، او را شلاق می‌زد.

آیا امروز حاکم یک جامعه باید همین کار را بکند؟ خیر، امروز روش‌هایی وضع شده است که بشر خودش جامعه را اداره می‌کند؛ یعنی پاره‌ای از احکام و مسائل دینی مربوط به وحی و خداوند است و هیچ ربطی به ما ندارد؛ این‌که عبادت کنید، نماز بخوانید، خدا را بپرستید، ایمان به قیامت داشته باشید، ایمان به غیب داشته باشید. اما برای اینکه بدانم چگونه باید حکومت کرده و به چه روشی جامعه را اداره کنم که در آن، آسیب‌ها و فسادهای اجتماعی کمتر باشد، هیچ‌گاه نباید به دنبال شریعت و دین بروم. دین گفته است که من جامعه‌ای می‌خواهم که فساد در آن کمتر باشد. اما چه کنیم که فساد کمتر باشد؟ باید به سراغ عقل و تجربه بشر رفت.

دین می‌گوید من آدمی می‌خواهم که سالم باشد و از کرونا جان ندهد. حفظ جان انسان واجب است. دین این را می‌خواهد، اخلاق هم همین را می‌خواهد؛ اما امروز اگر بپرسیم که ما چه اقدامی انجام دهیم تا جامعه از کرونا سالم بماند، دین حرفی برای آن ندارد و برای پاسخ باید به سراغ عقل، علم و تجربه بشر رفت. این پاسخ ممکن است در آمریکا، شوروی، بلاروس یا هر کشور دیگری باشد. ممکن است در کشور خودتان باشد. در اینجا کار، کار عقل است. حال می‌خواهید اسم آن را سکولاریسم بگذارید یا هر چیز دیگری!

**وضعیت اخلاقی جامعه امروزی ایران را به چه صورت می‌بینید؟ اگر فکر می‌کنید جامعه اخلاقی ایران افول کرده است به نظر شما دلایل آن چیست و چه باید کرد؟**

این پرسش، بحث مستقلی می‌طلبد که داستان آن مفصل است. من بر این باورم که یکی از چیزهایی که جامعه را اخلاقی می‌کند، این است که در جامعه ظلم و بی‌اخلاقی، به صورت ساختاری نباشد؛ یعنی در ساختار چنین چیزی وجود نداشته باشد. متأسفانه در جامعه ما بی‌اخلاقی، بی‌صدافتی، دروغ و بی‌احترامی به اموال بیت‌المال، ساختاری شده است. ساختاری یعنی چه؟ این طور نیست که بقال سر خیابان گران‌فروشی یا دزدی یا سوءاستفاده کند. خیر؛ آن کسی که در ساختار قرار دارد، این کارهای ساختاری را انجام داده و به جامعه پمپاژی می‌کند. امروز جامعه ما جامعه‌ای بی‌اخلاق است؛ نه به خاطر این‌که بگوییم عامه مردم بی‌اخلاق شده‌اند؛ بلکه این بی‌اخلاقی از بالا به جامعه پمپاژی می‌شود. در نتیجه به نظر من در جامعه ما وضعیت اخلاقی رنگ باخته است. بر اساس آمارهای رسمی که خود جمهوری اسلامی می‌دهد از طلاق در خانواده‌ها، اعتیاد در جامعه، آمار خودکشی، دعوای خانوادگی، پرونده‌هایی که روزبه‌روز در دادگاه‌ها افزون می‌شود تا سرقت‌ها و سوءاستفاده‌های رانتهی که در طبقات بالای جامعه رخ می‌دهد، همگی نشانگر آن است که جامعه ما جامعه کم‌اخلاقی است. وضعیت اخلاقی به شدت رنگ باخته و اعتماد بین مردم و حاکمیت سلب شده و جامعه، جامعه بی‌نظمی شده است. حضرت علی (ع) فرمودند: «التَّائِبُ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِمَنْهَجِهِ يَأْتِئُهُمْ»؛ «مردم از جهت اخلاقی بیشتر به حاکمانشان شباهت دارند تا به پدر و مادرانشان.» به طور خلاصه به نظر من جامعه ما از جهت ساختاری و سیاسی تا حدی از اخلاق فاصله گرفته است.